
خرس ----- بارها شنیده بود که ----- موجودات ----- هستند به همین دلیل ----- گرفت با آنها -----.

یک روز ----- زود ----- برداشت و به راه -----.

در راه به یک بچه ----- رسید. ----- به او کرد و گفت: من ----- با میکروب ها ----- تو آن ها را اینجا -----؟
کنجشک جواب داد: این ----- که نمی شود.

اما خرس کوچولو به ----- حرف های او را گوش نکرد. رفت تا به ----- فیلی رسید. پرسید: تو ----- را این ----- ندیده ای؟

من ----- با آن ها ----- بچه فیل گفت: اگر ----- با میکروب ها بجنگی باید اول دست هایت را خوب -----

خرس کوچولو که از ----- بچه فیل هم چیزی ----- بود. ناراحت و ----- به راه ----- کمی بعد ----- و ----- زیر درختی

تا ----- کند. بالای درخت یک ----- عمل بود. خرس کوچولو تا ----- به کند و افتاد. ----- شد و از درخت -----

رفت عمل ها را با همان دست های ----- خورد. و با ----- گفت: ((حالا ----- خسته ام. فردا ----- و با ----- می جنگم)).

روز ----- خرس کوچولو ----- شد و دیگر ----- به جنگ ----- برود.

مادرش به او گفت: ----- اگر اول از من ----- که میکروب ها کجا ----- و چه ----- می شود با آن ها بجنگید به تو -----.

تو باید بدانی که میکروب ها در دست های ----- زندگی می کنند.

پس برای ----- با آن ها ----- است ----- خود را ----- نکه داری و دست هایت را ----- از -----

بشوی. ----- هم باید ----- کنی تا ----- سالم و ----- شوی.